





اولاً اس طرح اس سیرت میں فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فرود خستہ کے لئے موجود ہے جسکی فہرست ماحول
ہر ایک کتاب کو چھاپنا۔ یہ سلی مکتبی ہو جسکے معائنہ و مطالعہ سے سناتقان اعلیٰ حالات کتب کے علوم فراہم کئے ہیں
تہہ تا بھی ان زبانوں میں کتاب کے نسخہ ہر طرح کے فن مشغیہ ہر ادب سے بنائیں یعنی کتب الاولاد و تصوف و فاضل
واردہ وغیرہ کو درج کرتے ہیں تاکہ سیرت میں فن کی یہ کتاب ہر اس فن کی اور بھی کتب موجود ہوں گے کہ ان سے قدر و انوکھا
انکا بھی کا فائدہ حاصل ہو۔

کتب عربی و اسلامی

میں عربی کتب ہیں ہر درجہ اعلیٰ و اوسرہ ادنیٰ کے مولف
علی نقی خان۔
سید کی زبان۔ بعد از چھ سند و سندہ راستہ کتب
سید پرہاد۔
تہہ تا بھی ہر درجہ اعلیٰ و اوسرہ ادنیٰ کے مولف
چھاپنا۔

کریا مکتبی۔ ہر درجہ اعلیٰ و اوسرہ ادنیٰ کے مولف
سید پرہاد۔
تہہ تا بھی ہر درجہ اعلیٰ و اوسرہ ادنیٰ کے مولف
چھاپنا۔

اصلاح و ترقی

گناہان و خبیثاتی۔ ہر درجہ اعلیٰ و اوسرہ ادنیٰ کے مولف
علی نقی خان۔
سید کی زبان۔ بعد از چھ سند و سندہ راستہ کتب
سید پرہاد۔
تہہ تا بھی ہر درجہ اعلیٰ و اوسرہ ادنیٰ کے مولف
چھاپنا۔

اصلاح و ترقی۔ ہر درجہ اعلیٰ و اوسرہ ادنیٰ کے مولف
علی نقی خان۔
سید کی زبان۔ بعد از چھ سند و سندہ راستہ کتب
سید پرہاد۔
تہہ تا بھی ہر درجہ اعلیٰ و اوسرہ ادنیٰ کے مولف
چھاپنا۔



آمریای مولوی عبدالحامد خان شاگرد شایع سلمه اللہ تعالیٰ و عم فنیہ

غیر خاصہ آتشاں مارا آتا ہوا رہا ہوا کما زلات مار سیدہ و رکستہ بہرست

آوردہ کہ ہر دم یکسو اذان آتا جان کا بھر مد و طا تر روح مدھی عا الزمر کل اقصیہ آتہ او

بصر شمس است تداواں و فضاں اسد کہ نا اہم اہم ہی بچہ اسرار و فوج استار کہ عالم داضیہ ہر ہر

کتاب مسطور و موصوف بہ آیت و حدیث مان اسانستہ در مو لا اسادی مکر می منظمی منجی حاجی حسن ملہر

حافظ کلام ربانی و رب المشرقین منشی بے بدل و شاعر بی طیر مولانا و مولوی محمد نذیر حسین آبادی

مشہور رام پور تخلص رحاط و نذیر حسب اباسے شیخ کریم الدین احمد صاحب

کو توال مرزا پور کہ در قدر دانی عباد زبہ شناسی فضل و صلہ و سخاوت و بہاعت یشال اند و رکینا

شرح کریم احاط المثنیٰ نوشتہ واد بلاغت لولہ انداختن کتابی سلف لاجواب و تشریح ست و زیایاب اللہ اعلم بالصواب

سعدی است: النسب و مولد کریمانند آید است: یعنی ای کریم فائده مذکور خبر است: هیچ از او نمی آید
 بخود و دیگران را جوراند: یعنی اگر خود به یکی از بهر بار نماید و دیگران را نبرد: کریم آنکه در خود و دیگران را
 و منت نهند: لکن آنکه خود خورد و دیگران را خورد و نه خورد و بداند: تعالی: اما که ای و نه
 و لباس و پوشش پاک است: دلش آن کریم است که با وجود بیکاری و کمکاری و فقر و تنگدستی
 رسا است: و بیخوش فرمود: علیهم السلام در کتاب مستطاب: خود را سال قطعه ای کریم: اما که ای و نه
 اگر در سواد و طبع و در ادب و در دین را که گاهی محروم و ناله با و شمشاد و در ادب و در دین: اما که ای و نه
 بخشودن: یعنی رحیم کردن بدو که چون دانستی که لغت به چهار مذکور: اما که ای و نه
 دیگر: و در حال کن که هیچ به اسم جامع و در خوان کتاب خود آورده که اگر تمام عمر سال: اما که ای و نه
 نماید: ان شاء الله تعالی: علیهم السلام: خود که عالمی طلب: یکصد و خداوند کریم: اما که ای و نه
 طلبی: طلب سوره الحمد: در رب العالمین: یا موحی: که طلب و خواسته از آن شخص: اما که ای و نه
 بود و سخی و کریم باشد: و متشخص عالی بود پس در کسی که این چهار صفات نباشد: اما که ای و نه
 از و موجب ذلت است: زیرا که البساکسا: حنا: بسته که صاحبان مفید و از لکن: اما که ای و نه
 چنین میشود که سخی اند: مگر کریم نیست و وقتی که بسیار مجلس از آنها میگویند و می شنوند: اما که ای و نه
 نشان کرده سوال می نماید: ایما منقلب و پریشان از حال سال او و عصبه بود و بداند: اما که ای و نه
 و می رانند و زجر و ویج که رمان می آرند و تمام مایه چند از این چهار مایل بار و آسمان: اما که ای و نه
 ما و صف: چهارم که کریم نمی باشد: لکن سبب است: حتی خود و افق: اما که ای و نه
 جلال و علم و قدرت: سوره عین: عظیم: بنده گان: هم مدانه که از من: اما که ای و نه
 و از دگر آن طلب کنند: زیرا که چهار صفات مذکور: اما که ای و نه
 اول مصدر و وجود بیان فرموده است: که الحمد: در رب العالمین: یعنی ای مردمان عالم: اما که ای و نه
 اند پس تنها با خدا طلبید و از کس طلب نکنند: این که همه معجزات: اما که ای و نه
 خصال: که در کمال نشانند که خواست ما با این مایل شود: اما که ای و نه
 بر و برش از عرش او: و در این است و شفا و شفا: اما که ای و نه
 و لکن وقت دادن کسی را: است: بدایه: تمام لغت: باسد: با لوب: دو: و اما که ای و نه
 شده باشند: و آن که این خوف و است: است: است: اما که ای و نه
 بسیار مهران است: و بسیار از بهر مداد و دیگران خود را: اما که ای و نه

و حد رسیمانی باشد که از ششم غره ساکند و در ایشان وصفیای بوقت مراقبه گرد و گردان
 پیچیده می شمعند و کمر و حدت هم یعنی کمر و حدت است که استغنیای اللغات و در
 بران قسطلع نوشته که کمر و حدت هم یعنی کمر و حدت است که استغنیای اللغات و در
 که در وقت جنگ در گردن حصم از حدت بخور و حدت بخور و حدت بخور و حدت بخور
 است و نام قریه است از فراتی و اصحاب و در آنجا چشمه است که اگر چیزی در آن چشمه افتد و در آن
 عظیم شود و میریزد که اسید آدم را ببرد از دور و در آن آرزوی نفس را گوید بکذا فی البرهان ان الله طبع
 و در غیث اللغات هو المقصود یعنی آرزو و استیاض و میل نفس اماره نوشته است و در آنجا
 بالمدح یعنی خوف فلک یعنی فرقی که در میان زمین و آسمان است گویند و در آنجا
 و در فرزند شدن مادر و در حدت حالی و در حدت از عناصر اراده که در کره نارس است که انی الممتنع
 و درین شعر غرض از خواهش نفسانی و میل نفس اماره است و در کمر و حدت هم یعنی کمر و حدت هم
 است و در حدت است که شمع علیه الرحمه لغز و زاری بخورن ماری غر احمد نموده مناجات
 میکند که ای کریم یعنی ای سرور کس بر حال پرطال و اندو گین مازیرا که من ته می گویند و در حدت
 خواهش نفس اماره است هم از فیه نفس اماره نجات عطا کن و در حدت ده که لطیف ذات پاک تو
 متوجه بوده باطاعت و فرمانبرداری تو مصروف شوم و از ماسوی الله رو بگردانم و در حدت است
 نفس اماره برون آیم و الله اعلم بالصواب و در حدت نفس اماره بمیان آمدن لازم است
 که بخواهم از انفسام انفس درین مقام تفهیم و انفسام نموده بتفصیل تمام نقش ارقام کشم و در حدت
 که نفس الفتحین و در آن حدت ششم است از راه بینی یا دهان برای خروج و تفریح قلب و دفع خارات
 از بهمان راه و این بود حرکت یعنی را آمدن و در حدت هم مجموع یک نفس باشد و جمیع آن افکار
 آید و نفس الفتح اول و سکون ثانی یعنی جهان و روح و حقیقت نبی و مسیحی و عین بر حیرت و نبیوت و مع
 نفوس و نفس آید و نفس در اصطلاح ششم است اگر چه در حقیقت همین یک روح است مگر چون به صفتی
 موصوف میگرد و مناسب آن صفت موسوم میشود و آن ششم نیست اول نفس اماره یعنی سخت آمدن و در حدت
 لذات مکرر و در حدت فانی و ممنوعی که قال الله تعالی ان الله نفس الامارة بالسور یعنی بر آئینه نفس حکم
 کننده غت است بلاف بی و در حدت نفس اماره یعنی بسیار طاقت کننده خود را بوقوع معاصی سددت نور
 دل و این نفس صلا و اولاد را حاصل باشد ازین سبب او را الله تعالی جل جلاله مقتضی است که گردانید که لا انفس
 المعصية الله امارة له، مگر در حدت نفوس امارت کننده از معاصی شوم نفس اماره و آن از صفات ذمیمه پاک

حواصی ایشان بسیار است و صاحب حضرت علی علیه السلام فرموده اند من لم یسئل الله لیغنی الله عنی
 سرحدی که می خواهد وی را از اندیشه های جل جلاله و علم الهی محقق کند آن نفس بخیاں ننهد آمد که بسیار
 کسی که نمی تواند و لیکن نیست نیست میدانند از این باعث حاجت سالکان خوبی را و کردن نمیتوانند پس از چنین
 نیست نیست خواستن و چو در راه است بعد از فرمود ملک الو و ملک الود و ملک الود یعنی مالک روز جزا است ای پیش
 او خفته در باجهست و منبس همان بلند است که در قنات است بندگان خود را محل با سه زر و رسم عطا خواهد
 فرمود و با عمارت رنجا رنگ و صب های کوناگون خواهد دانست نیست آن خداوند کریم بسیار بلند
 است از اینها هر قدر و هر چیز که خواستن ممکن باشد بجز این بعد از این بعد از این بعد از این بعد از این
 که این سالک بندگان را که با من حاجت روائی ستان کرده باشم در زمین افتاده باشند و عبادت من
 کنند و در پیشه و دین - عمار و انگر و ام روگرداننده بدر و بگراں رو آورده به تعلیم و کریم آنها مصروف
 میباشند و در راهی است افتاده و در منته مدوی طلبند پس این چنین غلام نکو آرام می باشند
 پس عمار را باید که چنان بگوید که ای یک نه بدو ای یک نه بدو ای یک نه بدو ای یک نه بدو ای یک نه بدو
 طلبیده خواه حاجت مار و کن و خواه کن و خواه کن و خواه کن و خواه کن و خواه کن و خواه کن و خواه کن
 عبادت کسی نخواهم کرد از من باز طور دیگر آموخت که نمایاں کند که هر چیز که نزد خدا خوب باشد در
 و خود من و است می طلبیده چرا که بسیار اشیا جان میباشند که تنها آنها را در حق خود بهتر می دانند و آن
 است و حقیقت بهی سعادتی میباشند پس شما این دعا خوانند یا ستید یا ستید یا ستید یا ستید یا ستید یا ستید
 الدین النعمت علیکم غیر المغفوب علیکم ولا الضالین یعنی شما را راه راست آسان که لغت کرده
 تو را هم راه آسان که راه لغت تو شده و در راه مان که گمراه شدند یعنی آن حسن و ماهره
 که در آن راه مستقیم باقی ماند اگر در دنیا و دینی چنان شده که در آن دن ماری باز گردد و حسین و انصیب
 ماگردان که در آن غصبت تو بر یایان باشند و راه ترا فراموش غایم آسمن یا رب العالمین که از او که
 فی تحقیق الاسلام فائده بداند که با سه موعده زائده اگر فاضل حروف مضموم حروف شهوری
 که تیم و با و ق و آ و است و امع شود مضموم خوانند پس بگویند و بجا و پنجشای و بعد از
 و بود و یا قیسمه جاکسو - است و نزد بعضی هم جاکسو است قوله که هستم الخ کاف تعلیل
 زیرا که بدانکه شیخ روح مصرعه نامی را او با واحد سکلم آورده و نسبت حرص و هوا بطرف دیگران
 نباشد و در نه بصیغه جمع هم میتوان گفت مصرعه که ما نیم یا بند حرص و هوا با اسیر
 قیدی که من در اصل خست بود چرا که من خست و هیچ و انعطاف در وطن هر است و کند

ساده و شکسته و فرنگی و سوار بر کمره و جانا کھار کباب کے برابر کھوٹے ہوئے جبریل تھیں یہ وہ صوم
کھی پر فلک کے اندر آئے ہیں جسب کبر و ستارہ لاک و ات اطر و داخل ہوئے جس کھڑی فلک پر ہندس
سفیم چرخ احمر و لولہ صمیم حوض کوثر و گریہ سر و چشم من نشینی نازت بکشم کہ نازتیں +
تعبوب عبدائی اکرم + سلطان رسل سادہ عالم کس دھوم بیوا احمد کرم آئے تھیں اسے سر طارم +
فوج ملکوت بھی در اسیم + با حشم و سوسک متعلم تھیں اگر م عنان براف چہم + وہ حضرت مرقا آتہم +
سالار حیرت روح اعظم ہمراہ رکاز شاد و حرم + حسن سیکے لایہ خبر معدم + ہنسے تھے بہم
حاصل آرم + آتے جو تھے فلک پر سدم + کرنے لگا عرض اس رسم + گریہ سر و چشم من نشینی +
نازت بکشم کہ نازتیں + منظور جدائی مارا + اس و جمال + الم آرا کس شوکر و نشان یہ جمال
تھیں لکھ ہر اک ستارا + حشر مل کہے تھیں اس کا ر + تیک کا مرے بچنے کا سنار اور رون مان
بہم شہاب اسارا + کر لکھے جسب کا نظار + نامتید رکھ ہی جہارا + وہ ہم جو رستہ مصطفا + وہ
لوسر شاہ کا طار + تھیں اس بلور کا شرار + مانوس لور براف سے او مارا + رفرفت و ہین آنکر
تھارا + گریہ سر و چشم من نشینی + نازت بکشم کہ نازتیں + ہاؤں رات عجب ب ماجر اٹھا +
اک لور من سے نہ مانھا + ہر کوہ مار سے کھانھا + آرا سے عرس کو کیا کھما + ردوں کا ہجوم
حاجا کھما + اسکر سلماں کا بھی کھرا کھما + نمنون کا لڑنے + ایدھا + اور بھی میں شاہ انبیا کھما +
شریل نصیب بگیا کھما + کھتا ہوا طوق اھلا تھا + جو کوئی + کھما + کھما + کھما + کھما + کھما + کھما +
فردوس یہ جب کد رہا کھما + رحوال نہ ناز کہ رہا کھما + گریہ سر و چشم من نشینی + نازت بکشم کہ نازتیں +
بکشم کہ نازتیں + ای صلی علیہ و آلہ و سلم + ماں لہن و بیان یہ مایا نہ + مہمہ مد کھما جسب کا
سازنا + مخرج کا کھما فقط سما + دلوں دن من دخل بابا + باسان واداسے دسرایا + ہر جہر اور
پیش آنا + باز منت و زبب بے کرانا + کھل مانراغیاں لگانا + آنکھیں نہ کسی طرف اوٹھانا + غریب
اچھڑی دکھانا + امت کو خدا سے مشتورایا + جب درخش سے گر را وہ کھما + کافی کھما + عرش کا لڑنا +
گریہ سر و چشم من نشینی + نازت بکشم کہ نازتیں + و مخرجی بیت اینکہ + آکھڑ
صلی اللہ علیہ وسلم جسب و محبوب و محب تھا تھیں سوار جہا بکبر کراں سراق اند کہ بزران یکذاب آکھڑ
صلی اللہ علیہ وسلم دیگر اس کس پر و مس کردہ بود چہاں سوار کردہ و بست مخرج ارا واداسے
افلاک در گذشت و بھام قاپ قر من + او فی مشرت سدد اللہ اعلم بحقیقہ احوال اشارت
بہنفس ہم جہاں سال + عرس نہ کھت + مخرج لوار جہاں نظر نگاہ تھیں چہاں سال کنارا و ہر ارجم

[illegible]

درین مقام روایت من ابی اسامه بن شریک قال شتمت الامام بسبب یسکون النبی علیا مذم لقولون باخیر
 ما علی العبد قال حسن الخلق یعنی اسامه بن شریک روایت کرد که چندی از اصحاب بجهاد رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم سوال کردند من حاضر بودم عرض کرد ندای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین چیزیکه از این
 حضرت سیده را داده شود چیست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حسن خلق یعنی یک عادت
 سوال اگر کسی اعتراض کند که در کتاب خود کلمات شیخ مفسر را مذکور است که گوئی ابدان کردن چنان است
 که بد کردن بپای نیک مردان و در نسخه کتاب خویش در میان مکتوبین که سیدی را مدعی است با شکر
 اگر مردی احسن الی من اسامه بن شریک یعنی بگویند درین بر دو کلام شیخ علیه الرحمه مطابق نظر و رسد چه واجب
 متوفیق خدا اینکه شراول که چون کل در کلمات شیخ مکتوبین که سیدی را مدعی است با شکر
 لازم نیست که بر طاعتان ترجیح داده را نماید که خرابی رعایا لازم است و کلیکه یعنی شترانی که در پوسان
 در حق نفس خویش است اگر کسی ایدار ساد معاف کس که کار مردان چنان است لیکن حق غیر معاف کرد
 خیر و آنکه حاکم از ظالم که در صورت بر بادی عالم است که در محرم بزرگ ظلم و ستم است بر بعضی خداوند اعلم است
 هم تو اضع زیادت کند بجا را که از هر بر تو بود ماه را اضع یعنی خفیدگی با اهل که از آن فروتنی است بسبب ترقی
 نور است از بر تو افتاب حتی که از اهل بزرگوار دای چون ماه پیش آفتاب چرخد و لاف و توافع میکند
 بکتاب نور از وی می نماید و از مشهورات است که نور الله مستفاد من نور الشمس و کاف و مره و عذرا به تعلیم
 است و معنی بیت اینکه فروتنی موجب ترقی در راج است برای اینکه دلیل روشن است که بسبب مردانه
 روشنی حاصل است هم تو اضع بود مایه دوستی که عالی بود یا به دوستی است ای تو اضع اصل و سبب
 دوستی مردمان میشود که بسبب تو اضع هر کس او را دوست دارد بعضی تو اضع دوستی است از
 نا آشنایان و باعث زیادتى محبت است از دوستان الحاصل تو اضع ضاع محبت است از این رتبه که بلند
 است رتبه دوستی و صفت اشتقاقی ظاهر است هم تو اضع که مرد را بر سر فراز تو اضع بود مردان را طراز
 شش طراز کبیر یعنی آراش و جامه را گویند فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من تو اضع لایحه المسلم
 رفعة الله تعالی و من ارتفع علیه و رفعه الله تعالی ای هر که فروتنی کند برای بزرگواران خود در حق او را
 الله تعالی بلند خواهد نمود و هر که بلندى گویند بزرگواران پسند خواهد کرد او را حق تعالی مرد عام است ای وضع
 نمود هر مرد را لازم است وضع ما احرايان عالیه را از حسب است معنی اینکه تو اضع یعنی فروتنی هر مرد تو اضع
 کننده را بلند میکند عموما تو اضع برای سروران عالیه را آراش عیال شده خصوصا هم تو اضع کند هر که هست آن
 نزدیک و دور و محرم و غیر محرم است یعنی ارتکاب تو اضع می کند آنکه فرزند آدم علیه السلام است هر که از آدم و

در بیان شرح کرامات
 در بیان شرح کرامات
 در بیان شرح کرامات
 در بیان شرح کرامات

عزیز خواهند داشت هم تواضع مدار از خلاص و دفع که گردن از ان کشتی به توجع و شش و پنج بکس اول و ثانیه
 بعضی انفسوس و پشیمانی می تواضع را از مخلوقا انفسوس و پشیمانی مدار از محبت که گردن بلند شوی بپایان
 آن مانند تیغ و شمشیر بچرخش تیغ خمدی که صورت تواضع است احتیاج نموده است اینقدر بر بلند می یافتم که بر سر
 به متکبر و بر کشتن حاد و پس اگر نهم تواضع اختیار خواهم نمود ترا هم خفت و بزرگی حاصل خواهد شد حاصل همچو
 تیغ فروتنی و خمیدگی اختیار کنی تا بر سر هر کس که بر سر و با ستری و بلند مرتبه شوی و این فقط از عاقلان است که تیغ صلیت
 خمیدگی در اختیار خود ندارد هم تواضع زدن فرازان کم است که اگر تواضع کند شوی او است و شش این شتر
 و کسی را که گردن کستی در سر است هر دو مال واحد دارند اگر مخفی اعتراض کند در صورتیکه در گردن و گردن
 فراز است تواضع از ویافتن محال است چرا که در سر کشتن از مایه فروتنی چه کار و از جمله ضدین مشکل است جواب
 شیخ صلیب الرحمة میفرماید که گدایان و فقرا بجان خود نویسه فروتنی دارند اگر انجمنی از گردن کستان و گردن
 بلند ان لطیف و آید بسیار خوش باشد چنانچه در شعریم مضمون این سخن اشاره به دفع و خل بطن اگر گرفته است
 بعضی تواضع و فروتنی گدایان نفع دیگران نمیدانند بخلها گردن بلند ان و سر کستان که اگر انبیا تواضع پیش
 آیند فائده بخلها نفع شایسته است علم با احوال و عنده ام الکتاب و در مذمت تکبر گوید
 نفوذ بالله منما هم یکبرن زینهارای بسیر که روزی زودندش در آئی بسیر شش خطاب عام است
 بشاگردان و فرزندان و طالبان و مریدان و منی است از کبر و عجب و غرور که فعل شیطان است بعضی
 تکبر کن برگزای فرزندان که روزی از دست نکر عاجز و پلاک شوی مثل دیگر متکبران که چگونه از دست نکر عوار
 و دلیل شده نفوذ بالله منما هم یکبرن بر حال بد حال آنها که منجمه متکبر بر یکی شیطان علیه السلام فرمود شد
 شوم فرود چارم فرعون بهیم با ان ششم قارون بهیم جنت نصر ششم ابرهیم اول و هم از ریب تراس
 و غیر هم من الماعنة و تو العین اینها روایت عن سفیان الثوری رضی الله عنه انه قال کل من صلیع
 شموه برچی اغفر انما و کل معصنه من الکبر لا یرجی اغفر انما لان معصیه بالمیس علیه السلام کان الکبر
 و زنه آدم علیه السلام کان الکبر لا یرجی اغفر انما لان معصیه بالمیس علیه السلام کان الکبر
 بر گناه که او بشنوه است آفریده خواهد شد و هر گناه که از کبر و غرور است آفریده خواهد شد و هر گناه که از کبر و غرور
 علیه السلام بود و اصلش از کبر و تقصیر آدم علیه السلام بود و اصلش از کبر و تقصیر آدم علیه السلام بود و اصلش
 الله عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که داخل خواهد شد بهشت کسی که در پیش را بر فرقه از کبر باشد
 و همچنین روایت است در صحیح مسلم و ترمذی سوال چه مرتبه است در نیک آدم علیه السلام با و بودنی اخفی و
 لا تقربا به الشجرة فکلوا من الثمارین فکلب منی عنه شد پس از تو بر گردی گناهش بخور و دید و بالمیس

است برای ندانسته فهمانده میفرمایند اطلاع به حق گرفتار شده در دام آرایش خواهش نموده ای دست بزدان
 شده از میان شراب آرد و حرص چنین نماید بسیار با حق و حرص و غلبه بدون متوکل انجمن مردم خوانده
 مقبول یکپوش جان شود و بدل تن کردن و از حرص بکنار سوم کمر عرضات تحصیل مال که هم نمی گوید
 نباشد سفال و شش بعضی عمر را در حاصل کردن مال صرف و خرج کند و از آنکه گوید در برابر خوف ریزه ها نباشد
 ای عمر گوید هست مال چون سفال است که سفلکان او را جمع میکنند پس ضایع کردن عمر در تحصیل مال که با
 دادن گوهر است و در بای سفال سفال بصم پس جمله ریزه ریزه کوزه مسجوبی شکسته هم بر آکسور کردن
 حرص او فساد و در خرمین زندگانی بباد و شش ای بر کس که بقیه دیگر ناز و حرص او نداده ال کس
 بوده زندگانی خود را بباد داده و خرمین زندگانی بباد دادن و سپهر کامل است که تنها که خرمین را بکوه صخر
 مرد می بزمی پراکنده اند از او آید و علی بن ابی نقیاس خرمین زندگانی او را دانی یعنی از کوفه
 حرص و روح و روان بر باد و در اینجا از دانه خاک بدست میزنند و در محفل بندگی ایستاده و مسلم من آن
 از خاک اکثر محفل و در حلقه و بولایه یعنی که می که گریست و شمار از او از قدر که نمایند پس محفل گوید
 ملاک خود را و حال آنکه او باند خرمین ملاک است تو دانه غله که بهوز آنرا انکوشه و از کاه صله انداخته با صله
 بندی که گله بان گوید و صله به هر یک بنسب می شود و خدای متعالی صله به هر یک داده هم گرفته که امثال قابل
 است بهر صله و صله سکون و با شش احوال فارون و در صله سکون و در صله سکون و در صله سکون
 باست آسوده قلعه بند است ای و ای که بهر مال فارون و ای که بهر مال فارون و ای که بهر مال فارون
 در خانه که هم نوبی شده آخر که در خانه و و ترا مال اول در آنکه به شش ای از بند و ای از بند و ای از بند
 نیست مانند عاجزان که دل بشمار بماند و در زندانبانان هم است ای از بند و ای از بند و ای از بند
 به چو خرمین شش ای را می در صفای با بال دول خود را سونه غم که کاری و در با از صفای
 دانه خرمین شش ای یعنی چگونه انچه در زندان ۱۰۰ ل کردن اندر بر خود گواره یکینی که بهر مال حاصل است از صفای
 که ملک زرد و سواد می شده و پراکنده بسیار بر صحن و مجنون یعنی شادی که بهر مال در بهر ملک یا
 هم چو میکشی محنت از بهر مال که خواهد شدن ناگهان یا کمال شش ای چو محنت را می مال میکشی
 که ناگه خرمین یا مال خواهد شد یعنی تحصیل الحمت بخش که آخر همه مال یا مال خواهد شد ای بهر مال خواهد شد
 محراب خواهد گشت و غارت خواهد گردید هم بیان داده دل نقبش درم که هستی زلف و شش درم درم
 شش ای اینچنان دل نقبش درم داده یعنی عاشق نقبش درم شده که از لذت آن چشمنش ندانست
 آینه و صم درم عبادت از هیأت جمعی ویم است بدان و آگاه است که دل بهر مردمان و از صفای

[illegible]

فانعموا وادعواکم الی المرافق وامنموا بر کسکم وادعواکم الی العین ودر دو صوچه چار فرض است شش
 روزه و دو صومعت که از پنج و شش روزه راس و هر دو یا تا شصت انگشت باقی سنن اند و او ای و الله اعلم بالصواب هم
 نماز از سر صدق بر پائیدار که حاصل کنی دولت پائیدار به نفس ای نماز خدا از راه راستی قائم دار و گزار
 او اگر کنی نماز یکبار از راه صدق باشد و نهالی از شتابه ریا باشد بخوان زیرا که بسبب او حاصل کنی دولت
 خواه بد که مخفرت است جماعت خمس تمام منفصل ظاهر است و انعموا الصلوة و اتوا الزکوة و لا تکنوا من المتکبرین
 و من ترک الصلوة مستحقا فقه کفر و غیر هم بار آیات و احادیث مشابه باطل اند نماز چیزی است محسوب و غیر هم
 و پسندند اگر چه ایجاد قرآن شریف نماز ریا و فرموده است هم ز طاعت بود و روشنائی جهان که روشنی ز نور شریف
 باشد جهان و شش ای طاعت در جهان مثل نور شده است در جهان چنانکه از نور شریف جهان روشن میشود از طاعت
 خدا ملک جهان منور میگردد و فاقم فاد من الروم هم پیسنده آفریننده باشد و در ایران طاعت نشینند باشد
 شش ای بندگی کننده حق تعالی باشد و در محل بندگی گوشه نشین باشد یعنی هر دم خدا را یاد کن و در میان تنها
 نشسته بندگی خدا کن که در عزت گزینی و گوشت نشینی ندان محسوب است نمیداند مگر آنکس که نزهت او حبشه باشد
 هم اگر چه پیسنی کنی اختیار به در اقامت دوست منوی شهر یار به شش یعنی حق پیستی کننده بلکه دولت پادشاه
 جیاست پس حق پیستی که افضل تر است از همه اختیارات باید که در هم سراز حسب بر سر گاری تر از آنکه جنت
 بود جای بر سر گاری به شش ای سر خود را از حسب بر سر گاری بیرون آر یعنی بر سر گاری و خوف خدا را اختیار
 کن زیرا که جنت جایی بر سر گاری است قال الله تعالی عز وجل ان المتقین فی جنات و عیون بدو تنبیه بر سر گاری
 در باغهای همیشه و چشمهها باشند هم در تقوی میراغ روان بر فروز که چون نیکان بخوان شوی نیک روزه
 شش ای بر سر گاری جوارح جهان منور در دوس یکم تا پیچونیکان نیک در روز شوی یعنی تقوی است
 روشنائی جهان است و هر که متقی شد نیکبخت و نیک در روز است ای حد تقوی معنی اصعب این فقر کردن حق
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و جمع است محمد صلی الله علیه و سلم استقی ساز با ملک العیم و انفس ملک یا کیم
 هم کسی را که از شرع باشد شعار بر سر سر را بیب روز شمار به شش شعار را با کسر جامه که در جوارح متصل
 بدن پوشند آن جامه بالا را و نار گویند وستان اهل حرب که یکدیگر را بدان شناسند و قطع دخت که نافی القیوب
 و اینچنین مراد از شعار خصلت و عادت است یعنی هر کس که با شرع شریف خود گزست از آفات روز قیامت او را
 پیچ ترس و بیم نیست پس رتبه شریعت را که هر که عادت شریعت یعنی پیروی شریعت نصیب است او منقول
 خدا است و او را از بلیات قیامت پیچ اندیشه نیست پس بر مسلمان را لازم است که پیروی شریعت را
 شعار خود سازد و در قدمی بیرون از احاطه شریعت نماند زیرا که شریعت شریعت را مقدم دار آنکه انما یفید من ان

کوی درویش مشایخ خود را در این کتب مشایخ افغانی آنگی است و خوش آن دل که در وقت در خیال و خیال
 باره احوال می نماید آنرا که در این کتب هم شریاب چون لعل درون بخشش یار و شریاب مهر و چو روغن
 نیکو زش است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 سه قیصر می باشد و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 احوال و احوال است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 بسیار خوش است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 سکه را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 اسم خود که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 درم جاری می شود و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 در وی نسبت بهی غیر تمهید است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 مشایخ از راه و فنا اگر عشاق است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 احوالی و احوالی است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 و فنا و فنا است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 و فنا و فنا است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 بیرون از راه که از دوستان است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 لاوتی است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 خلافت و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 خلافت و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 خواهان و فنا است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 در پیرانش زان ثابت است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 نباید از وقت که می خوانی خلافت زان است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 العقل و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است
 شکر هم کسی را که باشد دل خوش شناس و نشاید که بنده زبان سپاس و شش ای کسی که
 دل خوش شناس دارد و لازم و لائق نیست که از شکر آفتاب و شکر وقت زبان را بنده کند
 سیاسی و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است و این کتب را که در این کتب است

میان بنیست و مصدق با نیت مصداق این حدیث شریف است العجائب من الشیطان و الثانی من الجن
 یعنی لشکر مجبل از جانب شیطان است و توقف و میانه روی از طرف رحمت است و در وقت
 راستی هم دل راستی گر کسی اختیار شود دوست بهدم و بختیار پیش ای دل اگر صدق را
 اختیار کنی بخت تو یار تو دوست تو بهدم نوگرد و حال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدق یهدی
 الی الیر و الیر یهدی الی الجنة بدستیکه راستی راه بیک بینماید و یکی راه میجا بدست بوی جنت و بقرقال رسول
 صلی الله علیه و سلم الصدق یهدی الی الجنة و الکذب یهتک و اسارت است بسوی آنکه گویند من المؤمن رجال صدقوا
 هم نه یجیر برادر راستی بر میسند که از راستی نام گرد و بلند پیش یعنی پیوسته اندامی از راست گویند
 سر خود را بر گزینی تا ندانند که از ماعت راست گوئی نام آدمی مسهور و معروف و دلس حاصل برابا که برگز
 عادت در و عکوفی نیاموزد بلکه راستی پیشه خود سازد و الادب معصوم آسیر به از راستی فتنه انگیز خفا که
 حضرت ابراهیم خلیل الله علی سبنا و علیه السلام بعیدیت میکنند سیاحت خود در دود و دود و دود و دود
 علی مد که کبریم همه بلکه شکست بنان را کلان نریم با بس جانکه معصوم وقت با ساز و دود کوئی نمنا که در
 و الله اعلم بالصواب و عند علم الکتاب هم دم از راستی گزینی صحیح و از راستی که گزینی که از
 شش اس که اسل و اصبیح از افسس یعنی نمانند صبح اگر دم از راستی زنی از ظلمت صبح که در شب
 اعمال است بدستوی ای یاری جمل از تو می خواهد رفت که در را مطلق فرو گرداری بجا که صبح
 روشنی ای ایبنا و فتنه که صادق و صادق را بسبب باریکی صبح کاذب بیکو حیدر و از دین نازکی
 صبح صادق می بر آید که در ان گمان تاریکی شمس ماند غرض از آنکی بر آمدن صبح صادق می گویند و قیام
 جمل در تحت چهل که نشانی هم قرن دم بخیز راستی زینهار که در او فصلت نفس بر باریکی است
 سوار است یا کوئی دمی بر صبا و در را که بر را بر لیسار یعنی راست را در بزرگی است که بر را نام
 راستی است از هر جهت و در صبح و در صبح باریکی که هم به از راستی در جهان کار نیست که
 طایس اسی خار غصه و شش اسی در جهان بهتر از راستی گوئی کار نیست در راه دور را
 خارشیت یعنی در صدق هیچ مرانی در تکلیف نیست کلین معنی در راه و در وقت که در
 هم کسب را که ناراستی کسب کار به کار و زحمت شود و سنگا پیش آنکه کسب که کار در و عکوفی
 روز حجت بر گز از عذاب خدا را نخواهد شد و سنگا کسب صحت حاصل ماسه قال ان راستی و ایم عذاب الهام
 کافرا که بون و در ایشان را نه ای است در دنا که نیست در و عکوفی انوار نورانی که در راه که
 که گرد زمان در دین و در راه راستی و در و عکوفی باشد برگز

یکی بر تخت سلوک و تروت و دیگر بر پوربان دولت و عسارت و کسی را پارس سپهر است و احدی جامه ابریشم
 در بر دارد و هم یکی بنیاد و یکی بالدار و یکی نام دارد و یکی کاشکار و شش اسب یک کس بی سالان ولی نوشته دیگر کس
 صاحب دولت است یک شخص بر مراد دل فرسوده و دیگر صاحب مقصد است یعنی کام و حاصل است
 هم یکی در غنا و یکی در غنا و یکی دلفا و یکی را غنا و شش ای بی می یعنی نو انگار است و دیگر در شرف است و یکی است
 و یکی ناقه است و دیگری مرده ای یکی رنه ای مادر و دیگر می مرده و بقول کسی مصراع یکی میروا و دیگر می
 همی آید چنانچه الفتح و المصراع دیدن کند اصح فیه المصراع هم یکی تند رست و یکی الوان و یکی سال خور و دیگر
 نوجوان و شش ای یک کس صحیح البدن و دیگر کس ناتوان و بیمار است و یک کس سیر و دیگری جوان
 است هم یکی در صواب و یکی در خطا و یکی در دعا و یکی در دعا و شش ای یک کس کارمند و دیگر
 خطا می نماید و یک شخص جو آشکار و دعا از نگاه گیر است و دیگری در دعا بازی مصروف است که مردم
 در روز قیامت و غمیره روز و دیگر دعا و غمیره کنندم کایاں جو فروش می نماید و بقدر یک جو هم تاثیر دارد و کسی
 را فال نامه دیده و غمیره علم غیب می دهد و نوذ بالله معنا و دیگری را قیامت بی تر نوشته می دهد و فلوس و غیره از اینها
 می طلبد و می خورد و پس صورت او فانی می شود و دعا از ان و دعا سب هم یکی سنگ کردار و سنگ
 اعتقاد و یکی مسروق در محض و فساد و شش ای یک کس بیک عمل و بیک اعتقاد است و دیگری
 عرق دریای فساد است یعنی نافرانی حق تعالی می کند و هم در طلق فساد اعمی اندازد هم یکی سنگ صلی
 و یکی منقوش و یکی بر دار و یکی سنگ جو است و شش ای یک کس سنگ عادت که باطنی بر سر کس می آید
 و دیگر سخت فکر با مردم بیخنی منبس می آید و دیگری بر دار که سحر بر کس برداشته می کند و یکی سنگ
 گفته که با دنی امور برای جنگ بالبر دریا میسود و آناه فساد و سنگ و هم یکی در تنم یکی در عداوت
 یکی در مسعت یکی کامیاب و شش ای یک کس در نار و غیب است و یکی در سختی و بنا
 اگر قمار است و یکی در رخ و محنت است و دیگری مراد است هم یکی در حمال جلالت اسیر
 یکی در کمند و او را اسیر و شش ای یک شخص در سوزن زگی نام کرده و سردار است و دیگری در
 گفته آفات قندی است هم یکی در گلستان است مفیم و یکی با غم و سرخ و محنت ندیم و شش
 ای یک در باغ آرام فایم گفته است و دیگری با غم و سرخ و محنت قریب است ای بهشتین حمن
 است هم یکی را برون رفت ز انداز مال و یکی در غم نال و خرج عبال و شش ای یک کس را
 مال از حد اندازد بدست فزاده و دیگر کس در فکر نال و خرج عبال و اطعام است خرج بحیم عری
 عیال با کسر زن و فرزند هم یکی چون گل از خرمی خنده زنی و یکی را دل آزرده خاطر حسرت

ای طایفه بظهور سروری بر خاسته و خوری انداز که حیدر عجا بنات در آن پر است و هر که او بدین صانع مغفوس
 به ساست او صاحب منکر العجب است است در آن جهان اندیش خوش گدس کسی که گفت شمشیر گردن
 سوز و قطره خنجر در حق و قدر بسند مهر صحرای کار و لطف بصورت آینه افلا نظردن انج میگوید
 که که کس انج هم سراده جرح گردن و بدن و در شمعهاست فروزنده بدنش مهر پرده معنی خیمه
 و پرده خانی چهره معنی آسمان شمع میخند موم اینچهره اوزار ارکان آسمان است است ناظر عجا بنات
 الهی دای مشاهد عجا بنات جهان پناهی خیمه آسمان گزیده چین و در آن تارگان روغن مشاوه
 کن و وصف قدرته کامله و محبت بالغه انش ربان جاری کس و لطف فائز بحسب ظاهر و باطن معانی فرما
 تا بجز تبار علی رسی و در جبهه یابی و دیگر که در او خدا - باری عز اسمه و صل قدره غور کن که فعل انکیم
 لایزال عن النکاح که کی را امیر و نگری را فقیر و کسی غنی و امدی را محتاج و علی بن اقیاس هر چه
 خواست کرد که بفعل الله تا سار و حکم یاب بس نظر مضمون آیه اگر چه مضمون سنخ علیه الرحمة
 مصطفی بنده هم کی پاسبان و کی پادشاه و یک دانه او کی باج خواه و شش پاسبان معنی
 چو کید از ای کی نکسان و دیگر و پادشاه ملک است و کی مظلوم و دیگر باج معنی حراج حراج خواه است
 و محصول ملک از رعایا و غیره می طلبد و گداز صاف خواه است که خواستکاری انصاف زاویه
 بدرگاه پادشاه میکنند هم کی شادمان و کی دردمند و کی کامران و کی مسکند و شش شا و مان مرکب
 از شادمان که مرحم مانند است معنی باسد خوش مراد از خوشش و غم و دردمند مرکب از درد
 و مسند که معنی صاحب است ای صاحب در و کامران معنی کارنده و کامیاب و مقصد جابج
 دارند و مقصد و مسند و مرکب از مسند و مسند که مسند بضم اول معنی غم و مسند بضم صاحب یا
 یعنی صاحب غم است ای بیک معنی خوش و دیگر صاحب درد است و یک کس کام را و مقصد
 و دیگر صاحب غم است هم کی باجدار و کی تاجدار و کی سفر از و کی خاکسار و شش باجدار اگر همیشه
 خراج او اک تاجدار معنی پادشاه و سفر از معنی سر بلند خاکسار معنی ماسد خاک چسار معنی
 ماسد و بسیار آمده است اینجا معنی اول مراد است ای بیک شخص همیشه ادای محصول شاه میکنند
 و دیگر پادشاه است و یک کس سر بلند و دیگر مانند خاک و برابر آن و مسار آن هم کی جبهه و کی بر
 سر و یکدیگر در پلاس و بی در حریر نقش حصیر معنی پور یا مسر بر معنی نخت پلاس بر وزن تمام
 معنی ششمینیه و در شست که در و نشان پوشیده است و بی حریر جامه نشین و طلسم
 و از چادر سلیم یعنی بایه حصیر بر پور یا و یک کس بر خیزد نشسته و یک آدمی در پلاس و یک انسان در حریر

شش ای یک کس مانند گل از فردا خوشی خنده کنان است و دیگری را دل مجنون و جان نکلین است
 حزن یعنی نکلین هم یکی بسته از به طاعت کمر یکی در گنده سرده عمری بسیر و شش ای یک کس بهر
 حق تعالی مستعد است و دیگری عمر عزیز خود را بگناه و نافرانی پروردگار سپرد کرده هم یکی را مشرب و در
 مصروف بهرست به یکی خفته در گنج مینا نه مست به شش معصیت با نظم و بالکسر جری که در وحیفه و
 رساله با جمع کرده شود از قنطرب و بنا سبب بهین معنی مستعد است یعنی قرآن مجید و نظم میهم و فتح صاد
 و تشنه به حامی مفتوح لفظی که به غیر لفظ و غیر شود چون از عید عید و از توشه بهر ای یک شخص
 لیل و نهار قرآن مجید بهرست دارد و دیگری بگوشت و خاکی بهرست خفته است یعنی یکی مهر و ضلالت و
 قرآن و عبادت خالق است و یکی لغویت و فحش و مشغول است هم یکی پروردگار سهار و اربابی در ره کفر
 ز نادر و اربابش ای یک کس در روز و شب بهرست بهرست است و دیگری بهرست است و دیگری بهرست
 ز نادر و اربابش ای یک کس در روز و شب بهرست است و دیگری بهرست است و دیگری بهرست
 هم یکی مقبل و عالم و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 بهرست بهرست و دیگر بهرست و دانا و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 صاحب اقبال است و بهرست بهرست است و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 یکی بنزد و بهرست و ترسند و جهان بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 راه خداست و بهرست و بهرست است و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 کسای اندوز و رآور و خوف دل دهن دارند و رانده اند و رانده اند و بهرست و بهرست ای یک کس
 و بهرست بهرست و راد ای یک کس صاحب اقبال و دانا و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 در و باطن که بهرست و بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 کاتب است و بهرست و بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 منسی گویند هر او ای یک کس صاحب اقبال و دانا و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 صدر الصدور بود و داند مولوی محمد عبدالغفور صاحب دام ظل که در پوس نسک و جلال اند و باطن
 بگویند ای مرزا ابو را موراند پس این و کس را بهرست بهرست معلوم کردم که ترستی نیستند و نه بهرست بهرست
 را بهرست بهرست و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و بهرست بهرست ای یک کس صاحب اقبال و دانا و
 شایسته ناطق است و صفات هر دو مولانا ازین فقیر درین مختصر نوشتن ممکن نیست الا بجای دیگر انشاء الله تعالی
 صنی المقدر و خواهم نوشت و دیگری و در پشته که نام او شش است ای غشبان دیوان که بهرست بهرست

مفرد و مباحث که هیچکس از اهل متنت نشنیده و احدی نخواهد شنید هم چنان خرمین عمر سان مند باد که هرگز کسی از
مسانی نداده و شش ای آنجهان خرمین زندگانی آنها غراب و بر باد شد که هرگز کسی از ان نشانی نداده یعنی گنای
در مفقود و انجبر شدند و مجهول العلما گشتند هم منند دل برین منزل جانستان که در وی نه بینی دل شاد
ش ای در صورتیکه حال چنین است پس دل مندر برین مکان جانستان زمر که در اینجا احدی را بادل جسر
یعنی بر حسب حدیث شریف که دنیا ساعته نیست فیما راحه هم منند دل برین کای حرم چاه که سس بار و
اسمانش بلا شش ای دل برین محل خوش بود که کنا از دنیا مست مندر که از آسمان بر دنیا
بلا می بار دای حوادث فلکی بر دنیا می آید هم شبانی ندارد و جهان ای سپهر بخت است سر عمر روی لب
شش رشتاقی بای تکبیر است و نکره و عزیز لطف افاده اسفراق میکند یعنی بخت ثبات نمیدارد و جهان اس
پس در غفلت عمر در ادران لبه بر هم کن تکبیر بر یکد و فراموشی که ناگه جو فرمان رسد جهان بی پیش
بغض اگر مرده سلطنت هم ترا حاصل باشد بروی اعتماد کن که آن هم مانع اجل نیست ای اعتماد بر یک
و حکومت کن زیرا که ناگهان چون حکم خدا رسد جهان دهی هم منند دل برین دیر یا پاداره و سعیدی بر
یکه سخن یاد دارد و شش ای دل برین دیر یا پاداره از سعیدی روح که صفت کریم است هم یک سخن یاد
که این سخن خورده همه نیست باست و الله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب

تاریخ تصنیف شرح کریم یعنی زکیتا از فقیر مؤلف

<p>بی تفریح روح سعدی شیرازی حافظ نوشتم شرح و گفتش زکیتا نام او کردم عجب و نادر و نافع نهایت سودمند آمد خدا از لطف خود بخشید این نعمت باین عاجز طفیل سید ابرار بروستم نشیمن ساخت چه و صفتش سازم و لیکن باده فربه گویم دل بر طالب معنی زو سفش میرود و شیک صد دانقد را این گوهر چرم دبی بهمنه باشد بفکر سال تا بخشش شد خواص بجزئی</p>	<p>کساوم از کریم پرده پاسه راز اسرار بتوفیق خدای بے نیاز و آزار اسے حافظ که دارند اهل دین بزکیتا و لبس ناز اسے حافظ که کرده بر خلایق باب رحمت باز اسے حافظ ز انجام مضامین طائر شمسار اسے حافظ که نمرجی نیست الا شاهد طراز اسے حافظ چو بخواند کسی شرح هم لبسوز و سازای حافظ چنانچه قدر این در عاشق جاننازای حافظ حقیر از بانی عیبی رسد آزارای حافظ سنه ۱۲۹۰ هجری</p>
--	---

گلستان حکیم قاتل بحباب گلستان حضرت سعدی
انسی طرز و روش کی صفت حکیم قاتل المروغه به سیریا
حبیب شیرازی -

بهارستان جامی به بحباب گلستان ایضا از ملا
عبد الرزق جامی -

خارستان خوشی - کیا اسباب السعیم متر من
هم بهار گلستان به سوره بابین معذبه ملا عبد بن
ذاتی -

اسرار الکافی - اسرار الیوم درین دو بهر
مصل من اتقا و اتقا به من ای - اهل الدعا و ذکر
حضرت شیخ فرید الدین گنج -

احقاق محمدی - تفصیل دوم درین کتاب که بحباب
باب بن معذبه و ملا عبد بن

صباح الوداع - ترجمه در فی شغل بر ذکر بانی
الصلوات اهل احمد و شریف حضرت محمد و اکاشانی
صباح الوداع - با سیم نایخی حکایات فصیح
معذبه شیخ کمال الدین -

معذبه شیخ سعدی و معذبه - تقاض حکیم به چار سالگی علی قول
بایت خود خط -

۱ - رساله سعادت نامه - رساله خواجه عابدی از شاه

۲ - رساله شرح الملک - رساله از شجاع الدین

۳ - رساله پرتیه المؤمنین الی سلسله الصائین نام و کتاب
معذبه ابوالخیر مولی بن الدین مشهوری -

طالع رشییدی - روزگار و تقدیر تصوف از شاه
ب علی کاکوردی -

سرور و عباد - شرح معذبه بایت عابد معذبه
جید ایضا معذبه -

پند نامه - قطره - فصیح و مؤلفه معذبه - معذبه
شیخ فرید الدین عطار -

کیمیای حیات - معذبه - به سیم نایخی معذبه
معذبه امام خمینی رضی الله عنه -

اخلاق و طریقی - تثنی معذبه ملا عبد الرزق و ملا
احمد بن ناصر - معذبه شیخ فرید الدین عطار
اخلاق و طریقی - درین معذبه از ملا عبد
بن ناصر -

گلشن - رساله - رساله معذبه کاتبان معذبه
انور علی -

محی با پیش - رساله با سیم نایخی از ملا عبد
بن ناصر -

کتاب پادشاه - امام به باقی - تثنی از ملا عبد
بن ناصر و ملا عبد الله طریقی معذبه معذبه
و ارشاد و تحقیق معذبه معذبه

۱ - جلد - میرزا کاظم میرزا معذبه - چاپ مجمع
پارسی بحباب از شاه حضرت -

۲ - جلد - تالیف شاه عبد الله -

۳ - جلد - تالیف شاه خرمشاهی -

مع جلد - رساله روزگار و طریقی -

و جلد - رساله طریقی معذبه -

کیمیای عرفان - معذبه طریقی اهل تصوف معذبه
حضرت شیخ فرید الدین عطار و معذبه کاکوردی

بسم الله الرحمن الرحيم

1000

مجلس تفریح و تہذیب - مدی

الفصل في بيان

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا تھا۔

[illegible]

و بعد از این تمام تیرجیع نظم اردو در مجوزن ششصد و شصت و شش

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

الناس الا كابر والوارثه من دور سال حوت
ويعرفان من منصفه من لذي قوت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

پیشانی

موسمی سولہویں موسم - نہایت خوشگوار چاندی

سید شمس الدین محمد بن علی بن ابی طالب

جلال الدین رومی با کتبی و تفسیر

الزقنه فاستلاما مبداء الحق يقبض به كل العالوقين عليه من

ارضا - سنی بطا القاضی فی تحقیق سنی

ارضا بیستی به کائنات یعنی سقراط و افلاطون و ارسطو

تتمتع بسلامة - در عهد الحكيم شمس الدين ابراهيم بن محمد بن
في القضاة - بالقرية المذكورة سنة ١١١١ هـ

عکاس اصفهان - بالتصویر از شیر سلطان حسین میرزا

مشفق الطاهر - نادر شريف - محمد بنات - محمد بنات

او بر این اثر از کمال حضرت شیخ فرید الدین عطار

تذکرہ الاولیاء - شیعہ فضیلہ و جہاد الامالی عربی زبان کا جسکی

یہی عالم غیبی ہے جس نے زمانے۔

میری مہم وصالِ معرفت کے مذاق میں عمدہ

750

موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب

مجلس علمیه و کتب و اسناد و کتابخانه

مجلسه ۱۲۸

(6)

...

الوارثين من بعده

مسئله: اگر $\frac{1}{x} + \frac{1}{y} = \frac{1}{z}$ و $\frac{1}{x} - \frac{1}{y} = \frac{1}{z}$ باشد، $\frac{1}{x}$ و $\frac{1}{y}$ را بیابید.

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

[illegible]

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا ہے۔

سید کا بیٹا: نامہ - ۶ - سید کا بیٹا: نامہ - ۶ -

۱۹ - رسالہ نظام الصلح - ۱ - رسالہ پیر سید

10

انقلاب مشرقی

باب في الاخلاق - بوجه اربعة اخلاق بلاني مشهور

پروپی امانت اللہ -

تکات اصلی: در خطی که یک خطی که

ہیچان و سوسرہ بین کات فارسی کا مصنف مولوی

اسلام علی و نبی



1